

نقش و اهمیت شیوه تولید آسیائی - بخش دوم

- سیر نظریه وجه تولید آسیایی در ایران:

به دنبال تصمیم سازی سیاسی و رأی گیری در کنفرانس لنین گراد(1931) که به بحث "شیوه تولید آسیائی" خاتمه داده شد، نظریه تک خطی " ماتریالیسم تاریخی" که آنرا جهان شمول می دانستند (یعنی بطور یکسان اثر گذار هم در غرب و هم در شرق)، در میان احزاب و جریانات " چپ اردوگاهی" سیطره یافت. در پی ایجاد حزب توده و با پیروی از ادبیات " مارکسیسم روسی " این مقوله نیز عملاً و نظراً تحت سلطه ی نظری تاریخ دانان شوروی- که می کوشیدند وجود و سلطه فئودالیسم در جوامع شرقی و منجمله ایران را نیز قالب کنند، نه تنها به کناری نهاده شد؛ بلکه بحث تئوریک آن نیز مطرح نبود. حتی از ترس انگ و برچسب های دوره استالینی، بعضی از کمونیست های ایرانی نظیر آواتیس سلطان زاده که در برخی از تحلیل هایش به تفاوت های جوامع شرقی در مقایسه با جوامع غربی اشاراتی دارد، نیز سکوت کردند.

در دوره پهلوی دوم معدودی از تاریخ نگاران و جامعه شناسان ایرانی به این مقوله توجه کردند، اما برای برخی « انگیزه اصلی این بود که با سوء استفاده از تئوری مارکس، " تمدن آریایی" را از شرم تاریخی "دوران برده داری" مبرا سازند». (تراب ثالث - در باره وجه تولید آسیایی) اما واقعیت تفاوت های عمده و اساسی جوامع شرقی در مقایسه با جوامع غربی، از زمان هرودوت تا هگل، مونتسکیو تا مارکس و انگلس، ویتفوگل تا یوجین وارگا و دیگران، برای اندیشمندان و تاریخ پژوهان مطرح بوده است و برای ایرانیان نیز به قول مسعود پورفرد: " ماهیت نظام اقتصادی-اجتماعی ایران و شکل دولت ایرانی در گذشته یکی از اساسی ترین مباحث مربوط به جامعه شناسی سیاسی در ایران بوده است".

(مقاله: ایران و شیوه تولید آسیایی).

در پناه واقعیت ها و تفاوت ها، مقوله شیوه تولید آسیائی، مجدداً مطرح می شود و نیز تأثیرات خود را براندیشه و نظریه های تعدادی از متفکرین، تاریخ نگاران و جامعه شناسان کشورمان برجای می گذارد:

برخی با تکیه بر نظر مارکس و انگلس به بررسی تاریخی آن و تنقیح و پرورش این مقوله همّت می گمارند (محمد علی خنجی و احمد سیف و تراب ثالث)، و بعضی هم با عنایت و توجه به این تئوری، بدون اظهار نظر صریح در باب آن، بطور بخشی از آن سود جسته و با توجه به واقعیت ها و تفاوت های جامعه ایرانی، به بررسی های تاریخی پرداخته اند. در ادامه تعدادی از این کوشندگان که به تفاوت های جامعه ایران با جوامع غربی تأکید دارند و موارد افتراقی که در نگاه و دیدگاه آنها انعکاس یافته است - تا حدودی به ترتیب زمانی- نام برده می شوند:

- دکتر امیر حسین آریانپور:

از سال 1336 ضمن تدریس جامعه شناسی، نگرش خود درباره "استبداد ایرانی" را به دانشجویان دانشگاه تهران عرضه می دارد و از آن پس بر مبنای تفاوت های جوامع شرقی و غربی، وجوه نگرش خود را در مقالات و سخنرانی ها بیان می کند، منجمله درس‌خترانی اش در بخش فارسی دانشگاه لنین گراد در سال 1344، نکات و موارد برجسته ای را مطرح می سازد. وی می گوید: « برده داری در ایران محدودتر از برده داری در جوامع صنعتی بود، زمین داری در ایران با اینکه عناصری از مرحله برده داری را در خود حفظ کرد، به شدت زمین داری جامعه های صنعتی، رعایا را به املاک زمین داران مقید نگردانید ». و در ادامه موارد خشکی اقلیم و کم آبی، دوری آبادی ها از یکدیگر و دشواری ارتباطات، هجوم ها و تخریب های جوامع، دخالت های خارجی و استبداد و استثمار داخلی را بر می‌شمارد و نتیجه می گیرد که: « ممکن است ویژه گی تاریخی ایران را به چند اصل تحویل کرد: سیرقه‌قراپی، ناستواری اشراف زمیندار، پس افتاده گی صنعت و تجارت، آشفتگی و بحران دائم». (برگرفته از " نامه فرهنگ ما" شماره بهمن 1344 - فرهیختگان: بخش دیدگاهها انتشار از: هرمس) ایشان بیان می دارد که جامعه ایرانی قرن ها اسیر استبداد و بی عدالتی بوده، که ناشی از استثمار داخلی و استثمار خارجی است ولی استبداد را ذاتی جامعه ایران نمی داند و معتقد است که با نفی استثمار خشن داخلی و استثمار خارجی، از میان می رود.

- دکتر محمد علی خنجی:

در سال 1345 کتاب " تاریخ ماد" نوشته دیاکونوف، با ترجمه کریم کشاورز، به چاپ می رسد. در سال 46 زنده یاد خنجی مقاله " تاریخ و منشاء نظری دیاکونوف" را در نقد این کتاب می نویسد که در مجله " راهنمای کتاب" شماره سوّم سال دهم درج می گردد و این

مقاله زمینه بحث درباره شیوه تولید آسیائی در ایران را بوجود می آورد. شخصی به نام ه - اسحاق پاسخی به مقاله خنجی در مجله نگین مینویسد و خنجی نیز جوابیه ای بر آن نقد نوشته و برای مجله مذکور می فرستد که به دلیل استبداد آریامهری و عملکرد ساواک از چاپ این مقاله جلوگیری می شود، تا اینکه در سال 58 در کتابی به نام " رساله ای در بررسی تاریخی ماد و منشاء نظریه دیاکونوف" به چاپ می رسد. وی در بخشی از جوابیه خود به نقد ه - اسحاق بحث مفصلی پیرامون رابطه بین کلی و مشخص (عام و خاص)، پیوستگی و گسستگی آن ها، وجوه مشترک و تفاوت های آن ها را، در بررسی " تئوری های اجتماعی " ارائه می کند. برای اجتناب از اطاله کلام، فقط برخی از فرازهای این نوشته خواندنی و ارزشمند نقل می شود:

- « وجود قوانین عام برای مراحل تکامل تاریخی، منافات با این ندارد که هراجماع طبق اوضاع و احوال شرایط خاص خویش و متناسب با مقتضیات محیط، از طریق مخصوص بخود، سیر تکامل را پیموده باشد ».

- « البته قوانین کلی نیز در جمیع مناطق و ادوار، یکسان عمل می کند ولی به مجرد آنکه قبول کنیم مجموعه شرایط برای تمام اقالیم و اقطاریکسان نبوده است و تفاوت های بسیار از عمده و جزئی وجود داشته است، ناگزیر پس باید بپذیریم که قوانین مذکور نیز نمی تواند در شرایط نامساوی بطور مساوی عمل کنند ».

- «هرجاکه عدم تساوی شرایط دیده شود، عدم تساوی در نحوه عمل قوانین نیز به ظهور میرسد ... پس مراحل تکامل تاریخی در مورد هر جامعه، تحت تأثیر قوانین عمومی، بعلت اختلاف شرایط محیط، صورت های خاص به خود می گیرد».

- «احوال پژوهنده ای که محیط تاریخی معین، مجموعه شرایط خاص زمان و مکان را از نظر دوربدارد و کلی را جانشین خاص گرداند، بسیار غم انگیز خواهد بود. چنین محققى یا کارش به انجامی رسد که قلم بطلان بر قوانین عام می کشد و منکر آنها می شود و یا آنکه واقعیات را با فرضیات مطابقت می دهد و چون خشت مال بکار قالب گیری مشغول می گردد» (کتاب : " تبار شناسی استبداد ایرانی ما" - هوشنگ ماهرویان)

خلاصه این که بنا به قول معروف، وی بر " تحلیل مشخص از شرایط مشخص " تأکید می کند.

محمد علی خنجی در طی سال های 46-50 (وی در سال 50 در گذشت)، سلسله مقالات " ارزش نظریه وجه تولید آسیائی و تاریخچه آن" را می نویسد که در سال های 75

73- در مجله "اطلاعات سیاسی - اقتصادی" در شماره های 81- 82 و 113- 114 در دوازده قسمت به چاپ می رسد. وی در این مقاله مفصل با تکیه بر نظرات مارکس و انگلس و ترجمه نوشته های آنان به بررسی تاریخی و تطبیقی مقوله شیوه تولید آسیائی می پردازد و سیر تطّور آنرا در آثار و مکاتبات این دو دنبال می کند و با مطالعه ای تطبیقی، تفاوت های بین جوامع غربی و شرقی، در زمینه های: جماعات بدوی، کشاورزی، نوع مالکیت بر زمین، شکل حکومتی و غیره را بررسی می کند و وجوه افتراق و اشتراک در آن ها را برمی شمارد. ایشان در مسیر این بررسی و تطبیق، "وجه تولید آسیائی" به مثابه فرماسیونی جهان شمول (چه در غرب و چه در شرق) را قبول می کند و جایگاه آن را بعد از فرماسیون جوامع اشتراکی اولیه می داند.

از نظر خنجی مراحل تکامل تاریخی عبارت اند از: جماعات اشتراکی بدوی، وجه تولید آسیائی، برده داری (باستانی)، فئودالیسم (ژرمنی) و سرمایه داری.

بویژه ترجمه های وی از مارکس در مقاله مذکور: (یک نامه و چهار مُسوّده- نامه مارکس به میخائیلوفسکی تحت عنوان یک سند مهم تاریخی) و از انگلس: "رساله مارک" و بخش هایی از رساله های "تاریخ قدیم ژرمنیان" و "عصر فرانک ها" و نیز نامه ها پیش به مارکس، برای تشریح و اثبات این مقوله شایان توجه و تقدیر است.

- دکتر احمد اشرف:

وی در سال های دهه 40 در مجله "جهان نو" و "نامه های علوم اجتماعی" مقالات و مطالبی در باره تاریخ می نویسد و با تفسیر کلیشه ای و مسلط آن روزها مرز بندی می کند و مسیری که کنفرانس لنین گراد برای تاریخ تمام جوامع تعیین کرده بود را، به رسمیت نمی شناسد. (ماهرویان- تبار شناسی استبداد ایرانی ما)

احمد اشرف با طرح "استبداد موروثی آسیائی" به تبیین موانع تاریخی مردم سالاری و عدم رشد بورژوازی نوین صنعتی می پردازد. هم چنین، مواردی چون عدم توسعه تقسیم کار در شهر و روستا، نقش عشایرو ایلات بر نظام های سیاسی، عدم استقلال بازاریان و عدم شرکت آنان در حکومت را بررسی می کند.

وی معتقد است که سلطه استعمارگران بر جامعه دوره قاجار، موجب وضعیّت "نیمه استعماری" شده است. ایشان در کتاب "موانع تاریخی رشد سرمایه داری در ایران قاجاریه" 1359 می نویسد که جامعه ایران بین دوگانه سلطه حکومت مرکزی و ملوک

الطوائفی، شه پدري متمرکز و شه پدري پراکنده در نوسان بوده است. وی در نوشته اش " نظام فئودالی و نظام آسیائی" - جهان نو، 1346 - به تفاوت های دو نظام مذکور می پردازد.

- دکتر محمد علی همایون کاتوزیان :

کاتوزیان در بررسی های تاریخی اش بر تفاوت های جوامع غربی و شرقی تأکید دارد. و این تفاوت ها را در یکی از نوشته هایش در ده الی پانزده مورد بر می شمارد مانند: فقدان فئودالیسم اربابی، زمین های زراعی در اختیار دولت، فقدان طبقه آریستوکراتیک مالک، دولت استثمارگر، جامعه پیش از قانون و جامعه پیش از سیاست، عدم رشد کاپیتالیسم و تحرک طبقاتی، جامعه کوتاه مدت و غیره.

وی به انتشار آثاری چون: مقاله " نظام استبدادی ایرانی، پای بر زمین وابسته به هوا و آب" - 1373 - ، " نه مقاله جامعه شناسی تاریخی ایران" - 1377 - ، " دولت و جامعه ایران، سقوط قاجار و استقرار پهلوی" - 1379 - ، " تضاد دولت و ملت: نظریه تاریخ و سیاست در ایران" - 1381 - و مقاله "حکومت خودکامه: نظریه تطبیقی درباره دولت سیاسی و جامعه ایران" پرداخته و نظریه " استبداد ایرانی " را طرح و پی می گیرد.

کاتوزیان معتقد است که ما در ایران دچار سستی و نا پایداری در تمامی اشکال ثروت و مالکیت خصوصی هستیم و این نظریه را بر پایه ساختار اقتصاد کشاورزی و جماعات پراکنده (روستاها) و جامعه خشک و منزوی توضیح می دهد. خلاصه این که در نوشته هایش تقریباً کل تاریخ ایران، از مادها تا پهلوی را بررسی می کند و برای دوره پهلوی اصطلاح جامعه نفتی را مطرح می سازد.

ایشان با ابراز تردید پیرامون دقت نظری مارکس در باره شیوه تولید آسیایی در کتاب " اقتصاد سیاسی ایران " - 1337 می نویسد : « مارکس گاه براهمیت مالکیت جمعی و نظام همراه آن، یعنی روستاهای پراکنده و خود بسنده تأکید می کند و گاه برماهیت استبدادی، متمرکز و مساوات طلبانه دولت، که وظایف اساسی اقتصادی آن، یا در نتیجه مالکیت انحصاریش بر زمین بوده یا بدان می انجامیده است. بسیاری از نظریه پردازان قبلی براهمیت عوامل جغرافیایی و محیطی، خشکی آب و هوا، وسعت زمین، پراکندگی جمعیت و جزء آن تأکید کرده بودند و مارکس این داده ها را مبنای کار خود قرار داد». (تبار شناسی استبداد ایرانی ما - ماهرویان)

کاتوزیان در نقد از دیاکونوف با محمد علی خنجی همصدا است و مانند وی می گوید که: «در ایران نه برده داری وجود داشته و نه فئودالیسم» (همان منبع) و اساس استبداد ایرانی را بر پایه مالکیت دولتی (در بخش اعظم) و دولت را بالای طبقات و جامعه می داند که مشروعیت خود را از قدرتش می گیرد.

- دکتر پروانده آبراهامیان :

وی مطالعات و تحقیقات ارزشمندی دارد. آثاری چون: " استبداد شرقی، بررسی ایران عصر قاجار"، "کودتا"، " ایران بین دو انقلاب"، که در سال 1361 در آمریکا و در ایران به سال 1387 به چاپ می رسد، مجموعه مقالات "در باره جامعه شناسی ایران" و "تاریخ سیاسی ایران یا تاریخ ایران مدرن" و مقاله "دهقانان غیر انقلابی در ایران معاصر" را به رشته تحریر درآورده است.

ابراهامیان از اندیشمندان نئومارکسیست است که در بررسی های تاریخی اش به توده مردم و طبقات پائین جامعه اتکا دارد. مثلا در کتاب "ایران بین دو انقلاب" تحولات دولت را تابعی از تحولات جامعه می داند و یا در مقاله: " دهقانان غیر انقلابی در ایران معاصر" سه عامل: فقدان دهقانان متوسط ناراضی، اقتصاد مبتنی بر بازار متزلزل و دولت مرکزی ضعیف را موجب فقدان شورش های دهقانی برمی شمارد. وی استبداد شرقی را بر اساس نظر مارکس از زاویه پراکنده گی و انزوای جماعات روستایی و شهری بررسی می کند. و سلطنت مستبد قاجار را محصول پراکنده گی واحدهای کوچک اجتماعی مستقل می داند و می گوید که: شاه نه نیازمند بوروکراسی گسترده بود و نه یک ارتش منظم. در مقاله " استبداد شرقی، نمونه ایران عصر قاجار" مواردی چون: 1- سلاطین مستقل بدون ابزار کار آمد استبدادی 2- نقش شاه، برقراری موازنه بین قدرت های محلی (شاه های کوچک) بمثابة شاه شاهان 3- فقدان ارتش دائمی و دیوان سالاری متمرکز را برمی شمارد و علت چرایی آن را در وجود واحدهای کوچک جمعی با سازمان اجتماعی خودکفا بیان می کند و شاه را نقطه ثقل مرکزی نظام سیاسی می داند که نقش میانجی در موازنه قدرت را بعهده دارد. وی دومیله استبداد دیوان سالارانه (بوروکراتیک) و جامعه پراکنده را مد نظر قرار میدهد.

#- برخی سازمان های سیاسی :

بحث و بررسی پیرامون مقوله شیوه تولید آسیایی در بین سازمان های سیاسی در پیش از انقلاب با عنایت و توجه چندانی روبرو نمی گردد.

- حزب توده و سازمان مارکسیستی- لنینستی توفان(حزب کار ایران- توفان) به ترتیب در مقاله هایی به قلم احسان طبری (شیوه آسیایی تولید در ایران-- بخشی از کتاب: برخی بررسی ها درباره جهان بینی ها و جنبش های اجتماعی در ایران) و احمد قاسمی (در پیرامون "شیوه تولید آسیایی") را منتشر کردند. در این دو نوشته به روال بینش آنان، از بینش تک خطی تکامل تاریخی جوامع در جهان، مبتنی بر مراحل پنج گانه دفاع کرده و تکامل متفاوت غرب و شرق را نفی و انکار می کنند، با این تفاوت که طبری در نوشته اش در توجیه وجود برده داری رطب و یابسی را ردیف می کند و قاسمی با اعلام حکمی تا زمان حمله اعراب را دوره باستانی دانسته و وجود برده داری را رد می کند و از "شیوه تولید خاصی نزدیک به فئودالی" یاد می کند و بررسی جامعه را از سلطه اعراب آغاز کرده و سیطره فئودالیسم را حتمی می انگارد. هردوی اینان تمام قد به دفاع از "مارکسیسم روسی" پرداخته و با توضیحاتی نا مرتبط با مقوله وجه تولید آسیایی، هیچگونه بررسی مشخصی ارائه نمی کنند.

- پروسه تجانس بین گروه ستاره (بعداً گروه اتحاد کمونیستی) و سازمان چریک های فدایی خلق ایران (سچفخا):

پروسه تجانس، همکاری سیاسی و عملی در داخل و خارج کشور و تبادل نظر، با هدف ادغام گروه ستاره در سازمان را مد نظر داشت، اما این پروسه که از سال 52 آغاز شده بود، عملاً با ضربات سال 55 به سازمان به پایان می رسد. در این فاصله زمانی، همکاری چندی در زمینه های عملی (پیوستن چند نفر به سازمان) و سیاسی- تبلیغی (فعالیت هایی در منطقه خاور میانه، ایجاد "رادیو میهن پرستان" در عراق و خارج کشور)، صورت می پذیرد، و همچنین اینان به مبارزه نظری در زمینه های خط مشی مبارزه مسلحانه، تحلیل از جامعه ایران و برخی مسائل پیرامون "کشور های سوسیالیستی" می پردازند.

گروه ستاره و سچفخا در بخشی از نوشته ها و جزوات شان، به مقوله شیوه تولید آسیایی نیز پرداخته اند که به ترتیب چنین اند: 1- جزوه ("در باره انقلاب"- بخش "پیرامون شیوه تولید ما قبل سرمایه داری در ایران"- ص 33) 2- جزوه جوابیه

سچفخا (ملاحظاتى در باره "در باره انقلاب"- بخش : ب- نکاتى در مورد مطالب دسته دوم - در مورد " شیوه تولید ما قبل سرمایه داری در ایران"- ض 37) 3- نوشته گروه ستاره (توضیحاتى چند در باره نقد "در باره انقلاب"- بخش - شیوه تولید ما قبل سرمایه داری- ص8) و 4- نوشته دیگری از گروه ستاره ((نظری نقادانه بر) ملاحظاتى بر جزوه "در باره انقلاب")) - بخش - اختلاف نظر اساسى در زمینه برداشت از آموزش هاى مارکسیستى و ماتریالیسم تاریخى ص-10).

(منبع : پروسه تجانس، تبادل نظر بین سازمان چریکهاى فدایى خلق و گروه اتحاد

کمونىستى- دفتر اول -سایت : ایران- آرشیو) www.iran-archive.com

با خواندن این مطالب درباره شیوه تولید آسیایى بمثابة یک فرماسیون چنین برداشت مى شود که گروه ستاره با قبول آن، اعلام موضع مى کند و استدلال هاى را نیز مى آورد، (نوشته شماره 1) و لى سچفخا در احکامى کلی و نا مرتبط، همرا با توضیحاتى، به ردّ این موضوع پرداخته و نفى درک تک خطى ساخته کنفرانس لنینگراد را نفى ماتریالیسم تاریخى و ماتریالیسم دیالکتیک دانسته و معتقدین به شیوه تولید آسیایى را " مارکسیست هاى بورژوايى " مى خواند و جالب تر اینکه در نوشته آمده است: « این اصطلاحى است که خود مارکس نخست آن را بکار برده و در آن دچار تسامح شده، و همین را دانشمندان مارکسیست نماى بورژوازی گرفته اند و بزرگش کرده اند.....» (نوشته شماره 2- به قلم رفیق حمید مؤمنى) و گروه ستاره در مقابل نوشته هاى شماره 3 و 4 را ارائه کرده و از نظراتش دفاع مى کند.

خلاصه اینکه بحث بین گروه ستاره (گروه اتحاد کمونىستى) و سازمان چریکهاى فدایى خلق تنها نمونه اى از یک بحث جدى در بین ساز مان هاى سیاسى است.

- تاثیرات انقلاب 57 :

باانقلاب 57 وبعدازان توجه به تئورى شیوه تولید آسیایى چه درداخل کشور و چه خارج از آن بیشترمى شود و مقبولیت زیادترى مى یابد، زیرا که از یکطرف شناخت ناکافى و ناقص نیروهاى "آگاه " و چپ ها درعرصه سیاسى و تحلیلى جامعه آشکارمى شود وازطرف دیگراین تئورى چشم انداز و گفتمان مناسب تری برای بررسی تاریخ، جامعه وسیاست درایران ارائه مى کند. بسیاری بعینه دریافتند که :

"« درک ما از ماهیت جامعه بورژوازی ایران و نقش دستگاه روحانیت شیعه در طبقه حاکمه قبل از انقلاب 57 بسیار ناقص و مبهم بود». (درباره وجه تولید آسیایی- تراب ثالث) ویا بقول ماهرویان : " با انقلاب 57 چشمان مان به داخل گشوده شد و....". تبارشناسی استبداد ایرانی ما- هوشنگ ماهرویان).

- در داخل کشور، افراد بسیاری در مقالات و نوشته ها، پنل ها و میزگردها، به بررسی نظرات ارائه شده از جانب اندیشمندان و تاریخ نگارانی چون احمد اشرف، کاتوزیان و آبراهامیان - چه در تأیید ویا نقد آن نظرات - دست زده اند که برخی از آنان اشاراتی به مقوله شیوه تولید آسیایی نیز داشته و یا به توضیح و تشریح این مورد پرداخته اند. از جمله می توان به اشخاصی مانند غلامرضا گودرزی " استبداد در تاریخ ایران " (سایت راسخون) ، ناصر صدقی " احمد اشرف و جامعه شناسی تاریخی توسعه نیافتگی "، سید علی مزینانی " تاریخ نگاری پروفسور آبراهامیان "، مسعود پورفرد " ایران و شیوه تولید آسیایی"، کیومرث دهقانی " درباره نظام فئودالی و شیوه تولید آسیایی " - 1389 و رزیتا محمدی " شیوه تولید آسیایی " - 1394 را برشمرد. (دهقانی و محمدی در مقالات خود با بهره گیری از نظرات احمد سیف به توضیح و تشریح مقوله شیوه تولید آسیایی و تفاوت آن با فئودالیسم می پردازند).

برخی اظهار نظر ها در میزگردها جالب توجه اند، مثلا در پنلی که چند استاد در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تربیت مدرس در سال 1397 برگزار کردند، دکتر محمد مالجو اظهار می کند که : " دکتر آبراهامیان از تاریخ دانان بزرگ معاصر است " و یا دکتر هاشم آقاجری معتقد است که : " پارادایم احمد اشرف و آبراهامیان بر جماعات پراکنده استوار است و پارادایم دکتر کاتوزیان بر شکاف دولت - ملت ".

- هوشنگ ماهرویان :

وی در مورد مقوله شیوه تولید آسیایی و تاریخ ایران دست به بررسی و تحقیق زده است که حاصل آن کتاب " تبارشناسی استبداد ایرانی ما" - 1381 است. ماهرویان از جمله کسانی است که به تفاوت ها در بررسی جوامع شرقی و غربی تأکید دارد و می گوید: « من در این مقاله می خواهم تا حد امکان ویژگی های تاریخی مان را نسبت به غرب بیابم » و در کتاب مذکور، به بررسی مقوله شیوه تولید آسیایی از نظر مارکس، انگلس و لنین می پردازد و سرگذشت تاریخی این مقوله را در سطح جهان و ایران، بیان می کند. وی معتقد است که از خصوصیات شیوه تولید

آسیائی می توان بهره جست ولی خود مقوله را به طور مستقل و مجزا بعنوان شیوه تولید قبول ندارد و چنین اظهار می کند که: « شک نیست که خصوصیات شمرده شده در نظریه شیوه تولید آسیائی بسیاری از ویژگی های آسیا را در بردارد ولی شیوه تولید نامیدن این ویژگی ها باعث به وجود آمدن بحث هایی گردید که هنوز هم حل نشده است». ماهرویان در کتاب مذکور بطور مفصل به بحث پارادایم و الگوسازی می پردازد و خود، الگویی توأمان و ترکیبی شامل: (جامعه اشتراکی بدوی، برده داری و فئودالیسم) را مناسب جامعه ایران معرفی می کند و از دید خود به بررسی تاریخ ایران می پردازد. وی به نقل از نویسنده " تاریخ سیستان " بر دو بند مفسدان - بند آب و بند تهاجم - تأکید می گذارد و این دو را از ویژگی های تاریخی جامعه ایران می داند.

- در خارج از کشور نیز مقالات و بررسی تاریخی ارزشمند احمد سیف و تراب ثالث نمونه هایی از این توجه و بررسی ها هستند.

- دکتر احمد سیف :

وی یکی از مارکسیست هایی است که با در نظر داشت کامل تفاوت های جوامع شرقی و غربی به مقوله شیوه تولید آسیائی، عمیقاً و بطور مفصل پرداخته است. احمد سیف طی دو مقاله: " بازخوانی مختصری از نوشته های مارکس درباره شیوه تولید آسیایی " و " بازخوانی مختصری از نوشته های لنین در باره شیوه تولید آسیایی " (1385) ، سیرتطور نظرات پراکنده مارکس، انگلس و لنین را بررسی کرده است که کاری است بسیار ارزشمند و خود که تلاش فراوانی برای تکمیل و رفع کمبودهای این مقوله انجام داده است، خواهان کار بیشتر و گسترش آن است. وی کار بیشتر و کنکاش عمیق تر روی مقوله وجه تولید آسیایی، به منظور دست یابی به سیستمی کامل و منظم از نظرات پراکنده مارکس، را پیش نهاد می کند. ایشان همچنین در مقالاتی تحت عنوان: " استبداد، مسئله مالکیت و انباشت سرمایه در ایران " - 1380، مقاله " استبداد ذهن و فرهنگ استبدادی " - 1383 و " موانع تاریخی رشد سرمایه داری در ایران - 1399، به مسایل تاریخ ایران، جامعه و دولت پرداخته است.

در اینجا لازم است که به فرازهایی از گفته هایش اشاره شود که بجا، درست و دقیق اند :

« بی گمان درست است که عوامل بیرونی، درپیدایش مصیبت های کنونی نقش داشته اند ولی من قبول ندارم که همه گناه به گردن نیروهای بیرونی است. قدرت هایی که ازما جلوافتاده بودند، بااستفاده از ضعف ساختاری سوارمان شدند «
(سیف- موانع تاریخی رشد مناسبات سرمایه داری در ایران) ودر ادامه می گوید که :
« درایران اما مناسبات دست و پا گیرپیشا سرمایه سالاری تا نیمه دوم قرن بیستم با سخت جانی تداوم می یابد. اگرچه اقتصاد کشور هرروز بیش از پیش به نظام سرمایه داری جهانی وابسته میشود وحتی بصورت دنبالچه آن درمی آید و حتی میتوان گفت که توسعه ای ناقص الخلقه و به تعبیری سقط شده دارد ولی رگه های پررنگی از مناسبات و نظام ارزش گذاری عهد عتیق را تقریباً در همه زمینه ها با خود ید ک می کشد و با همان موقعیت به قرن بیستم پرتاب می شود». (سیف- همان)
وی با ذکر نمونه هایی درباره انقلاب مشروطه نتیجه می گیرد که :

« خواسته های ما در 1906 یعنی در صدوچهارسال پیش : امنیت ، آزادی وقانون بود . گذشته از انقلاب مشروطه ما ایرانیان نهضت ملی مصدق را پشت سر گذاشته ایم و هم انقلاب بهمن 1357 را، ولی اگر با خودمان صادق باشیم، اکنون درسال 1399 نیزخواسته ها و نیازهای ما همچنان همان است که در آن دوران بود، یعنی نه امنیت داریم و نه آزادیم، نه از فقیر و غنی - دولتمرد وآدم عادی - کسی به قانون عمل می کند». (سیف-همان)

- تراب ثالث :

وی یکی دیگر از مارکسیست هایی است که به طور مبسوط به وجه تولید آسیائی پرداخته و نظرش را در مقاله "درباره وجه تولید آسیایی" انعکاس داده است. وی همانند احمد سیف و کاتوزیان به وجود دوره های برده داری و فئودالی در ایران اعتقادی ندارد و می گوید که: «جامعه ایران از شیوه تولید آسیایی به سرمایه داری رسیده» است و در این زمینه از دوره های پیدایش، رشد و فروپاشی این وجه تولید و از شکل انتقال و دوره های انتقالی آن سخن می راند. بعلاوه، ایشان همانند احمد سیف، پیشنهاد کار بیشتر برای تدقیق و پرورش این مقوله را دارد و خود موارد

مشخصی مانند کاربروی شکل انتقالی و دوره های آن را مد نظر دارد. وی معتقد است که: «تئوری شیوه تولید آسیائی برای درک دوران گذار از این شیوه تولید، به سرمایه داری کلیدی است». و ادامه می دهد که: «تنها مسئله دوره گذار نیست بلکه دوره بندی مراحل نیز مهم اند». (ثالث- درباره وجه تولید آسیایی)

تراب ثالث برای ویژه گی سرمایه داری کنونی دوعامل را تعیین کننده می داند و می نویسد که: «در ویژه گی فعلی سرمایه داری ایران طبعاً علاوه برگزشته جامعه ایران، شکل مداخلات اقتصاد جهانی در ایران، در طول چند قرن گذشته نیز عامل تعیین کننده دیگری بود». (ثالث- همان)

- چند نکته :

- 1- بحث شیوه تولید آسیائی با مقاله محمد علی خنجی در ایران آغاز می شود و توسط احمد سیف و تراب ثالث از نظرتاریخی و استدلالی غنا می یابد.
- 2 - دیدگاه و نظرات آقایان آریانپور، احمدشرف، کاتوزیان و آبراهامیان از نظرساختاری متأثر یا بخشا مبتنی بر دیدگاه مارکسیستی شیوه تولید آسیایی است و کاملاً بر آن منطبق نیست.
- 3 - این گفته غلامرضاگودرزی در مقاله: " استبداد در تاریخ ایران " (سایت راسخون-1394) ، مصداق دارد که اینان: الف - «از چشم اندازهها و پارادایم متفاوت به مسائل تاریخ، جامعه و سیاست این سرزمین، از جمله استبداد می نگرند». ب- «تأحدودی شرایط عینی جامعه ایران را بهتر تبیین و تشریح می کنند و در سطح مطالعات میدانی و تجربی از آزمون فرضیه ها و نظریه ها موفق تر بیرون می آیند».
- 4- باید توجه داشت که شیوه تولید آسیائی (شیوه تولید یعنی نیروهای مولده بعلاوه مناسبات تولیدی) به مثابه یک دوره تاریخی جهان شمول با استبداد شرقی یا استبداد ایرانی که بیانگر خصلت و یا شکل حکومت های آسیایی است، تفاوت دارد. این تفاوتی از نوع شکل و محتوی است.
- 5- این گفته های تراب ثالث مهم و قابل فکر اند: «مهمترین مسئله مارکسیست های ایرانی همانا مسئله شناخت جامعه ایران است. شرط اول شناخت، نقد است. یکی از بزرگترین حقایقی که انقلاب 57 اثبات کرد فقر این شناخت در میان نیروهای

باصطلاح " آگاه " جامعه ما بود. به اعتقاد من یکی از مهمترین دلایل این فقر- بی توجهی به تئوری مارکسیستی وجه تولید آسیائی و اهمیت آن برای این شناخت است.» (ثالث -همان)

تعریف ومختصات شیوه تولید آسیائی کدامند؟

همانطوری که تا اینجا گفته شد، تفاوت های عام تکامل تاریخی غرب و شرق، مارکس و انگلس را برآن داشت که به مطالعه و تحقیق در باره شرق دست بزنند و سرانجام به مقوله "شیوه تولید آسیائی" برسند، آنچنانکه مارکس همواره از آن در کنار دیگر شیوه های تولیدی یاد کرده است. این تفاوت در تحوّل تاریخی اقتصادی - اجتماعی شرق و غرب است که انگلس را به پرسش و پاسخی می کشاند؛ پرسش: « چگونه است که شرقی ها به مالکیت خصوصی زمین حتی در شکل فئودالی اش نرسیده اند؟ » و در پاسخ به سؤال خودش به شرایط اقلیمی، جنس خاک و بعلاوه به وجود صحراهای گسترده اشاره می کند و بیان می دارد که : «در چنین وضعیتی " آبیاری مصنوعی" شرط مقدماتی کشاورزی می شود». (سیف- بازخوانی مختصری از نوشته های مارکس در باره شیوه تولید آسیایی)

مارکس نیز «عمدتاً به بررسی دو وجه از مسئله پرداخته است، ابتدا رابطه تولیدکننده مستقیم با شرایط عمده تولید و در دوران پیشاسرمایه سالاری، با زمین و در ثانی نحوه اخذ مازاد تولید از تولیدکننده مستقیم. هرآن کس که با نظام فکری مارکس آشنا باشد، می داند که در این نظام، این دو، پایه هایی هستند که براساس آن، تفکیک تاریخ به اعصار گوناگون صورت می گیرد. به این ترتیب اشارات مارکس به این تفاوت ها، نه تصادفی و نه ناشی از بی اطلاعی، بلکه دقیقاً بمنظور مطرح کردن این تفاوت ها در الگوی تکامل تاریخی جوامع گوناگون است.» (سیف- همان)، و خنجی نیز تأکید دارد که : « مارکس وجه تولید آسیایی را نه چون یک مرحله استثنایی و محدود به یک قلمرو جغرافیایی، بلکه به عنوان یکی از دوره های تکامل تاریخی به شمار آورد که پس از انحلال جماعت بدوی، نخستین مرحله تحوّل را تشکیل می دهد». (ارزش نظریه وجه تولید آسیایی و تاریخچه آن). و تراب ثالث هم می نویسد که: « مارکس براساس مطالعات موجود درباره چین، هند و ایران)

بویژه مشاهدات برنیه) به این نتیجه می‌رسد که ریشه‌های این استبداد ورکود، در وجه تولیدی ویژه ای است که در این کشورها غالب بوده و آن را وجه تولید آسیایی می‌نامد». (دربارهٔ وجه تولید آسیایی- تراب ثالث)

از این گفته‌ها و تفاوت‌های تحوّل تاریخی در غرب و شرق بخوبی آشکار است که این نظام یعنی شیوهٔ تولید آسیایی (که با توجه به بقایای مالکیت اسلاویک و ژرمانیک در اروپا و یافته‌های مارکس در رابطه با آفریقا و آمریکا، دیگر نه آسیائی بلکه جهانی است و فقط بدین عنوان معروف گشته است)، در غرب به برده داری و فنودالیسم دگرگون می‌شود ولی در شرق بدلائل و عوامل متعدد، در اشکال گوناگون و با دیرپائی تداوم می‌یابد تا اینکه با دخالت یا تقاطع سرمایه‌داری جهانی به ساختاری دیگرگونه یعنی سرمایه داری، متحول می‌شود. پس می‌توان نتیجه گرفت که: وجه تولید آسیایی یکی از دوره‌های تکامل تاریخی است و « یکسان برآورد کردن شیوهٔ تولید فنودالی و شیوهٔ تولید آسیایی تحریف آشکار دیدگاه‌های مارکس دربارهٔ تاریخ است». (سیف - همان) و می‌توان گفت که: شیوهٔ تولید آسیایی با ویژگی‌ها و مختصات خود، شیوهٔ تولیدی پیشا سرمایه داری است که متفاوت از شیوهٔ تولید فنودالی است.

بطورکلی می‌دانیم که شیوهٔ تولید یعنی نیروهای مولده بعلاوه مناسبات تولیدی است که یک فرماسیون اقتصادی - اجتماعی را می‌سازند و براساس مناسبات و روابط تولیدی است که اقشار و طبقات، نهادها و مؤسسات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و دولت شکل می‌گیرند و همانند دیگر نظام‌های تاریخی، عوامل متعدد محیطی و ساختاری این فرماسیون (وجه تولید آسیائی) یا " ساختار آسیایی" را نیز شکل می‌دهند. و نیز می‌دانیم که، در نگاهی کلی دربارهٔ ادوار تاریخی و در این مورد نیز، می‌توان دو وجه، زیر بنا و روبنا، یا دو سطح ساختارهای اقتصادی و سیاسی - اجتماعی را برای تشریح و تحلیل ازهم تفکیک کرد و در نظر گرفت.

#- ساختار اقتصادی :

- جوامع خودکفای روستائی :

وجود جوامع خودکفای روستائی یکی از مختصات اساسی نظام آسیائی است که دارای اقتصاد طبیعی بوده و دهکده های مستقل و پراکنده اقتصادی اند. مارکس و انگلس ساختار اقتصادی این وجه تولیدی را بر پایه مالکیت اشتراکی بر زمین، وحدت کشاورزی و صنایع دستی و تقسیم کار ثابت که وجوه گوناگون آن را می سازند، تبیین و تشریح می کنند. مارکس در دست نوشته " صورت بندی های اقتصادی پیشا سرمایه داری " می نویسد : « به نظر می رسد که استبداد شرقی منجر به فقدان مالکیت می شود ولی در حقیقت اساس آن مالکیت قبیله ای یا اشتراکی است که در اکثر موارد از طریق ترکیبی از مانوفاکتور و کشاورزی در اجتماع کوچک، که بدین ترتیب کاملاً خود بسنده شده و تمام شرایط تولید و اضافه تولید را در برمی گیرد، به وجود می آید ». (منبع مذکور- ترجمه خسرو پارسا) و می آورد که : برای نمونه در هندوستان « بعضی از آنها هنوز به حیات خود ادامه می دهند »

وجود دهکده های مستقل و پراکنده یک " ضرورت عینی " را بر جسته می سازد و به گفته سیف : « باید توجه داشت که خود کفایی این جماعات در واقع ناشی از یک ضرورت عینی است، یعنی، با وجود فواصل بعید، چاره ای غیر از خودکفایی نیست. در عین حال، گفتن دارد که همین خودکفایی اجتناب ناپذیر، نیز به نوبه (خود)، به صورت مانعی بر سر راه رشد نیروهای مولده - تقسیم گسترده تر کار در اقتصاد- در خواهد آمد ». (سیف- موانع تاریخی رشد مناسبات سرمایه داری در ایران)

در این جا بیان نکته ای در مورد مسئله آب و نقش آن در تبیین مختصات نظام آسیائی ضروری است. در واقع نقش آب از دو وجه مطرح است: وجه استحفاظی (جلوگیری از تخریب و طغیان) و وجه استحالی (کانال کشی، کاریز و غیره). این گفته تراب ثالث در این مورد نیز گویا است که : « تصاحب خصوصی زمین هنگامی معنی دارد که آن زمین بارآور باشد. در آسیا اما بخاطر، قبل از آنکه صاحب زمین شدن فایده ای داشته باشد، می بایست آب آن زمین تأمین می شد ». (ثالث- همان)

علیرغم گفته مارکس مبنی بر اینکه : « شرایط اقلیمی و منطقه ای به ویژه سرزمین های وسیع که از صحرای آفریقا، عربستان، ایران و هند، به آبیاری مصنوعی از طریق کانال کشی و امور آبیاری که اساس کشاورزی شرق را تشکیل میداد،

نیازمند بود». (صورت بندی های...-ترجمه -خ پارسا) و یا اینکه از " ضرورت ابتدائی اقتصادی" و " استفاده مشترک از آب" برای قابل کشت نمودن زمین و ضروری شدن "دخالت یک اتوریته" و کار دسته جمعی سخن می گوید، و یا علیرغم این گفته انگلس که در شرایط اقلیمی کم آب و خشک، «آبیاری مصنوعی اولین شرط تولیدات کشاورزی است که باید از سوی جماعت یا ایالت و یا حکومت مرکزی فراهم شود»، (سیف- همان) ولی مسئله آب ویا آبیاری مصنوعی نقش تعیین کننده ای در تبیین دیدگاه آنان از این وجه تولیدی ندارد و بر خلاف گفته برخی مدعیان، مارکس و انگلس اساس دیدگاه و تبیین خود از وجه تولید آسیائی را بر این پایه استوار نکرده اند.

بی تردید ایجاد سازه های بزرگ آبی و یا حفر کاریها یا کانالهای طولانی (قنات) نمونه های برجسته ای در این جوامع اند و نقش مهمی در فرآیند این نظام ها و کشت و کار اهالی آنها داشته اند که در جایگاه ویژه خود (درنقش، عملکرد و قدرت دولت ها) باید در نظر گرفته و بررسی شود ولی مسئله آب به تنهایی تعیین کننده و توضیح دهنده چرایی شیوه تولید آسیایی و پیچیدگی های آن در دیدگاه مارکس و انگلس نیست، آنان "روستاهای خودکفا" و "وحدت کشاورزی و صنایع خانگی" در "اقتصاد طبیعی" بر پایه مالکیت جمعی بر زمین، که در آن «نیروهای مولده جامعه رشد نیافته و تقسیم کاربدوی و تکامل نیافته است» (سیف- همان) را "اساس کلی شیوه تولید آسیایی یا نظام آسیایی" می دانند.

- مالکیت اشتراکی بر زمین:

مارکس «آنها را که معتقد بودند، "اشکال ابتدائی مالکیت اشتراکی" صرفاً به شکل اسلاویا منحصرأ روسی نمودار می شود را به سُخره گرفته و می افزاید: این شکل بدوی که وجودش را در بین رومن ها، تیوتن ها و سلت ها می توانیم اثبات کنیم، امروز نمونه های فراوانی از آن را، اگر چه فروریخته و منهدم، در هندوستان می شود ملاحظه کرد و مطالعه عمیق تری از مالکیت اشتراکی آسیائی و مخصوصاً مالکیت اشتراکی در هندوستان نشان می دهد که چگونه از اشکال متفاوت مالکیت

اشتراکی بدوی، اشکال مختلف فروپاشی آنها توسعه یافته است». (سیف - باز خوانی مختصری...مارکس...)

شاه بیت توضیح مالکیت اشتراکی از دید مارکس، به گفته سیف چنین است :

« مالکیت اشتراکی کلاسیک : جماعت - فرد - زمین
- مالکیت اشتراکی آلمانی : فرد - زمین - جماعت
- مالکیت اشتراکی آسیائی : فرد- جماعت - زمین

تفاوت این اشکال در این است که در حالیکه در اشکال کلاسیک و آلمانی فرد مستقیماً به زمین (ابزار تولید) در ارتباط قرار می گیرد، در شکل آسیائی این ارتباط مستقیم وجود ندارد. فرد موقعی می تواند به زمین حق تصرف داشته باشد که ابتداء به عضویت جماعت درآمده باشد. عمده ترین دلیل مارکس در توجیه این ارتباط غیرمستقیم این است که آماده کردن زمین برای بهره برداری بدون کارجمعی ممکن نیست، و به ویژه در عصر و دوره ای که نیروهای مولده نیز تکامل نیافته اند، زمینه عینی برای ارتباط مستقیم بین فرد و زمین وجود نخواهد داشت». (سیف- همان)

همچنین میدانیم که: « شکل آسیائی مالکیت (مالکیت جمعی و نه فردی) در واقع از لحاظ تاریخی بر همه انواع مالکیت ارضی تقدم دارد. یعنی اشکال اسلاویک، ژرمنیک، فنوئالی... خود محصول شکل آسیائی هستند. چراکه نخستین شکل مالکیت ارضی در واقع مالکیت جمعی قبیله ای است». (ثالث- همان) و اگرچه این گفته توجه کنیم که: « یکی از خصلت های برجسته نظام تولید آسیائی، ناچیز بودن وغالب نبودن مالکیت خصوصی بر زمین است. یعنی در این نظام، آماده کردن شرایط تولید به کار دسته جمعی و اشتراکی وابسته است و بهمین دلیل مالکیت خصوصی بر عوامل تولید و در این عصر تاریخی، بر زمین، به صورتی که، مثلاً، در اروپا شاهد بوده ایم، ظهور نخواهد کرد». (سیف- بازخوانی مختصری...لنین...) و به ویژه اگر این گفته مارکس را در نظر بگیریم که در بحث رانت زمین، به وجود انواع اشکال مالکیت بر زمین اشاره می کند و می گوید: « مالک می تواند یک فرد باشد که نماینده جامعه است؛ برای مثال در آسیا و مصر، یا اینکه مالکیت زمین می تواند با

مالکیت بر تولید کننده مستقیم مخلوط شود، برای نمونه در برده داری و فئودالیسم. یا اینکه می تواند مالکیت خصوصی بخشی از طبیعت بوسیله غیرتولید کنندگان باشد و یا نهایتاً.... اینکه تولید کننده مستقیم، خود مالک زمین باشد»، (سیف- بازخوانی مختصری....مارکس....) آنگاه ابعاد مسئله بیشتر آشکار می شود. از نظر مارکس « ویژگی وجه تولید آسیائی در مقایسه با برده داری یا فئودالیسم، دقیقاً در فقدان مالکیت خصوصی بر اراضی بزرگ تولید مشخص می شود». (ثالث- همان) و سیف معتقد است که: «وجه عمده مناسبات تولیدی، عدم امنیت مالکیت خصوصی عوامل اصلی تولید (زمین) در این چنین جامعه ای است و آنچه که وجود دارد نه "مالکیت" غیر مشروط بلکه " تصرف" مشروط زمین است». (سیف- موانع تاریخی رشد....) وی ادامه می دهد که: « پرسش این است که آیا مالکیت همیشه در گسترای تاریخ به صورت مالکیت خصوصی بوده است؟ پاسخ به این پرسش چه در ایران و چه در دیگر جوامع، منفی است. تا آنجا که می دانیم، اولین شکل مالکیت در عهد عتیق، مالکیت اشتراکی بود. یعنی، مجموعه ای از انسانها که در منطقه- ای زندگی می کرده اند، به طور دسته جمعی بر منابع طبیعی [از جمله زمین] مالکیت جمعی داشتند و به همان نحو از آن بهره مند می شدند». (سیف- همان)

این مالکیت قبیله ای یا اشتراکی اولیه (مالکیت جمعی) که یکی از پایه های اصلی تشکیل دولت های آسیائی است، در روند خود (به دلایل مسئله آب، فقر طبیعت، وابستگی فرد به جماعت، اخذ مالیات و خراج وقانون گذاری) به حق انحصاری دولت ویا دقیق تر به مالکیت دولتی منجر می شود ویا درحقیقت دولت به "مالک واقعی" تبدیل میشود. « سوال این جاست که چرا این مالکیت ایلی در اروپا عمدتاً به مالکیت خصوصی و در آسیا عمدتاً به مالکیت دولتی منجر می شود؟.....

اینجاست که شرایط اقلیمی و مسئله آب و آبیاری مصنوعی مطرح می شود. تصاحب خصوصی زمین هنگامی معنی دارد که آن زمین بارآور باشد، در آسیا. اما بخاطر قبل از آنکه صاحب زمین شدن فایده ای داشته باشد می بایست آب آن زمین تامین می شد. مسئله آب این جا فقط به معنای ساده " کمبود " نیست، بلکه مسئله آب "زیادی"، " بی موقع " و یا غیرقابل دسترسی را نیز در بر می گیرد. در چنین شرایطی،

گرایش به همکاری اجتماعی از گرایش به تصاحب خصوصی قوی تر است» (ثالث - همان)

خلاصه این که: «شیوهی تولید آسیایی با عواملی که با تضعیف مالکیت خصوصی عوامل تولید در اقتصاد شکل می‌گیرند، مشخص می‌شود. از مختصات آن، وجود جوامع خودکفای روستایی، وابسته بودن بهره‌گیری از زمین به کار دسته‌جمعی، و رشد نازل نیروهای مولده است. در نتیجه‌ی همین عوامل، سرعت رشد و تحول در این ساختار کند و بطئی است.» (سیف- همان) ولی به این نکته باید توجه داشته باشیم که فقدان یا «ناچیز بودن مالکیت خصوصی بر زمین شرط لازم ولی نه بخودی خود کافی برای اثبات وجود شیوه تولید آسیایی است (سیف- باز خوانی مختصری ... لنین...)» واثبات وجود آن، به عوامل و شرایط دیگری هم نیازمند است که در ادامه بدانها پرداخته می‌شوند.

- وحدت بین کشاورزی و صنایع دستی :

احمد اشرف می‌نویسد: «مارکس پس از مطالعات بسیار به این نتیجه می‌رسد که "ویژگی اساسی نظام آسیایی " وحدت صنایع دستی و کشاورزی در قالب اجتماع " ده " است. (احمد اشرف - نظام فئودالی یا نظام آسیایی). و باید اضافه شود که در این چنین جماعتی، بخش عمده محصولات به صورت کالا در نمی‌آید، یعنی در بازار مبادله نمی‌شود، زیرا که این بخش عمده به مصرف می‌رسد. به گفته مارکس "تولید در چنین جماعتی مستقل از تقسیم کار ناشی از مبادله کالاها در کل جامعه است" و بهمین دلیل، فقط مازاد محصول است که بصورت کالا در می‌آید، آنهم " موقعی که مازاد بدست دولت رسیده باشد" که از زمان‌های بسیار دور بخشی از تولیدات را بصورت جنس بعنوان مالیات زمین دریافت می‌کرده است » (سیف- باز خوانی مختصری ... مارکس...) و مارکس در "دست نوشته" صورت بندی های اقتصادی پیشا سرمایه داری" می‌نویسد: « از جانب دیگر، در آسیا این واقعیت که مالیات های دولتی اساساً از اجاره های قابل پرداخت جنسی تشکیل شده است، وابسته به شرایط تولید است که با تداوم و نظم پدیده های طبیعی باز تولید می‌شوند. و این شیوه پرداخت به نوبه خود به حفظ شکل باستانی تولید

تمایل پیدا می‌کند». و از قول دکتر خنجی می‌خوانیم که: «رانت جنسی در آسیا پایه یک نظام اجتماعی را که را تشکیل می‌دهد و این به سبب انضمام صنایع خانگی و کشاورزی است که باعث می‌شود هر واحد تولیدی به صورت یک دنیای مستقل و مجزا درآید» و «در طریقه آسیایی، عامل اساسی بنیان، عبارت است از وحدت حرفه‌ها و کشاورزی که سبب می‌شود جماعت در درون خود، از عهدۀ جمیع حوائج خویش برآید و یک اقتصاد کامل و مسدود بوجود آورد». (نقل قول‌ها از دکتر خنجی- همان) و مارکس وحدت بین صنایع دستی و کشاورزی در درون جماعت‌ها را عامل اساسی بنیان آنها می‌داند که خودکفا، کامل و مسدود اند و صنایع دستی به کشاورزی منضم است.

نکته دیگری که مارکس مطرح می‌کند تفکیک فاصله زمانی طولانی بین زمان کار و زمان تولید (یا دقیق‌تر برداشت محصول) در جوامع خودکفای روستایی است. وی با مثال‌های متعدد، از فاصله زمانی کاشت بذر تا برداشت محصول، و یا تولید شراب و غیره، نتیجه می‌گیرد که: «این اختلاف موجود بین زمان کار و زمان تولید در واقع، اساس طبیعی ادغام کشاورزی با صنایع کمکی روستایی است». (سیف-همان) و به قول دکتر خنجی «نسبت بین ساعات کاربرزمین و ساعات فراغت، (یا زمان تولید)، در طول تاریخ مقیاس و ملاک تکامل نیروهای مولده است و نیز درجه تکامل فردیت انسان را مشخص می‌سازد» (خنجی- همان) و می‌دانیم که: «به عقیده مارکس بازدهی کار با دو مجموعه عوامل تعیین می‌شود. اولاً، درجه رشد جامعه به صورت تولیدات اجتماعی شده و ثانیاً، شرایط فیزیکی. این شرایط خود دو دسته اند. بشر و طبیعت پیرامون بشر. شرایط فیزیکی خارجی خود به دو گروه تقسیم می‌شوند: ثروت طبیعی به صورت ابزار لازم برای بقاء، مثل خاک حاصل خیز و آبی که ماهی داشته باشد» و ادامه می‌دهد که: «در جوامعی که زمین حاصلخیزتری دارند آب و هوای شان مساعدتر است (مقدار کار لازم برای حفظ و بازتولید تولیدکننده بهمان نسبت کمتر است)» و «هرچه که شرایط اقلیمی نامساعدتر باشد، تمرکز روزگاری که کار صورت می‌گیرد، بیشتر می‌شود. ناگفته پیداست که همین وضعیت در دیگر کشورهایی که به تعبیر مارکس شیوة تولید آسیائی داشته اند، برای مثال، هندوستان و ایران نیز صادق بود». (نقل قول‌ها - سیف- همان)

- تقسیم کار ثابت:

یکی دیگر از مختصات جوامع خود کفای آسیایی، تقسیم کار ثابت در درون این گونه جوامع است. این تقسیم کار بدین دلیل ثابت خوانده می شود که تغییرات آن بسیار کم و نا چیز است. و «عمدتاً موروثی است که از نسلی به نسل دیگر و از پدر به پسر منتقل می شود». (مارکس) **وی** ادامه می دهد که: «در بین اعضای یک جماعت، مشابهت چشم گیری از نظر کار تولیدی وجود دارد». بویژه این تقسیم کار ثابت از یک طرف ادغام صنایع دستی و کشاورزی را تقویت کرده و تداوم می بخشد و از طرف دیگر سادگی سازمان تولید به مثابه امری موجب تحوّل بطئی و "غیر قابل تغییر بودن" جوامع آسیایی و دیرپایی آن می گردد. و به قول مارکس: «سادگی سازمان تولید در این جماعات که دائماً خود را تولید و بازتولید می کند، یکی از بنیان های اساسی بطئی بودن تغییر و تحوّل در این جماعات است». (سیف- موانع تاریخی رشد....)

همچنین باید در نظر داشت که: «قوانینی که در این جماعات تقسیم کار را سامان می دهد، در واقع همانند قوانین طبیعت هستند؛ و از طرف دیگر، صاحبان حرف، بدون آنکه اتوریتة سامان دهنده ای بالای سرشان باشد، مستقل از یکدیگر به فعالیت خود ادامه می دهند و از همین نظر، سازمان تولید در این جوامع بسیار ساده است. این ساده بودن سازمان تولید است که "کلید رمز غیر قابل تغییر بودن جوامع آسیایی را بدست می دهد"، غیر قابل تغییر بودن جامعه در تناقض چشم گیری با تغییرات دائم دولت های آسیایی و سلاله حکومت گر قرار می گیرد. با این همه، "شالوده و زیر بنای اقتصادی جامعه با وجود طوفان درآسمان سیاسی"، دست نخورده باقی می ماند». (سیف- بازخوانی... مارکس...) و ادامه می دهد که: «مناسبات و ارتباطات گسترده و روزافزون جوامعی چون ایران که شرایط داخلی مطلوبی ندارند، با جوامع متکامل تر، مکانیسم تعادل آفرین نظام آسیایی شان را در هم می ریزد و از این زمانه به بعد است که مشکلات و مصایب این جوامع به صورت مزمن درمی آید. ساختار آسیایی نه فقط از درون متلاشی نمی شود، بلکه کاملاً متلاشی نمی شود. جماعت های خود کفا اما متحوّل می شوند - یعنی بخش به اصطلاح صنعتی اش منهدم می

شود- ولی ساختار سیاسی خودکامه در جامعه به همان شکل و شمایل گذشته
تداوم می‌یابد «.(سیف - موانع تاریخی رشد....)

مارکس به سادگی ساختار جماعت و تحول بطئی آن توجه کافی مبذول می‌دارد و در
تحقیقات اش « به این نتیجه می‌رسد که ریشه اصلی تداوم این مرحله از تقسیم کار
ابتدایی در توسعه نیافتگی مالکیت خصوصی ارضی نهفته است». (ثالث- همان) و
تقسیم کار در جامعه هندوستان را " تقسیم کار موروثی" می‌خواند و آن را منتج از
نظام کاستی می‌داند.

از نظر مارکس « موروثی بودن حرفه ها در نظام کاست های شرقی و حق انحصاری
اشتغال به حرفه ها در سازمان های تولید صنفی قرون وسطایی (کورپوراسیون ها) ،
حرفه ها را متحرک می‌سازد و از تقسیم یک کار به اجزاء مختلف یعنی از توسعه
تقسیم کار جلوگیری می‌کند و مانع رشد تولید و ترقی بازدهی می‌گردد». (خنجی
ارزش نظریه....) واز نظر وی بافندگی پارچه های زیبا و با دوام داکا و غیره در هندوچین
یا قالی بافی در ایران، علیرغم پیچیدگی های خود، در مقایسه با مانوفاکتور غربی،
کاری عنکبوت گونه است یعنی « در مانوفاکتور آسیایی، مهارت موجود شبیه
مهارتی است که عنکبوت در تنیدن تار دارد». (مارکس) و ادامه میدهد که: « در
مانوفاکتور کشورهای آسیائی (برای نمونه در هند) محصولات بدون "سرمایه، ماشین،
تقسیم کار" تولید می‌شوند در حالیکه در مانوفاکتور اروپائی وجود این عوامل، یعنی
سرمایه ، ماشین و تقسیم کار، باعث تسهیل کار مانوفاکتور شده است». (سیف- باز
خوانی ... مارکس...)

با توجه به تفاوت تقسیم کار در مانوفاکتور آسیایی و " تقسیم کار در آن جامعه" این
نقاط افتراق، برجسته تر می‌شود. « برای پیدایش تقسیم کار در مانوفاکتور لازم
است که تقسیم کار در جامعه به درجه معینی از تکامل رسیده باشد». (سیف -
همان) زیرا که «لازمه پیدایش تقسیم کار در جامعه، جدائی شهر و روستاست که
مبادله فرآورده ها را ضروری می‌سازد و این مبادله، در مسیر تحول و تکاملی خویش
باعث پیدایش تقسیم کار بیشتر در جامعه می‌شود». و نیز می‌دانیم که « بازار

محدود امکان رشد افقی صنعتگر را در جامعه آسیایی، از وی سلب می کند». (سیف-همان)

از دیگر پیامدهای این تقسیم کار ثابت، وجود تعاون ساده در جوامع آسیایی است که در سطح بسیار نازل صورت می گرفته است و دلایل آن برمی گردد به مالکیت عمومی عامل تولید (زمین) و وابستگی فرد به جماعت همانند: «همان قدر که یک زنبور می تواند از کندو جدا شود». (مارکس).

در یک مانوفاکتوراروپایی که « شماره افزایش یابنده ای از کارگران که در کنترل یک سرمایه دار باشند»، نقطه طبیعی شروع تعاون و تولید مانوفاکتوری است، با این حساب، روشن می شود که شرایط لازم برای رشد تولید مانوفاکتور در جوامع آسیایی وجود نداشته است». (سیف-همان) و تقسیم کار اجتماعی بین صنعت و کشاورزی صورت نمی گرفته است. مثلاً « درهندوستان، روستا هم فعالیت کشاورزی، هم فعالیت پیشه ای و صنفی را خود انجام می دادند ». (ثالث-همان)

- نقش شهر و روستا، مبادله کالایی و سرمایه ربائی :

از دیگر مواردی که بنابر نظر مارکس باید به آنها توجه کرد، نقش شهر و روستا، مبادله کالایی و سرمایه ربائی است. این عوامل بهم وابسته اند و بریکدیگر تأثیرات بزرگی دارند. شهرها در جوامع آسیایی محل هایی هستند برای سکونت فرمانروا، حکام و اصحاب امیران و لشکریان که باری هستند بردوش روستاها و مصرف کننده اند، یعنی محل مصرف اضافه تولیداند و نوع دیگری از شهرها، مناطقی است که برای تجارت خارجی مناسب است و تجاری که اغلب سفیران دولتی هم هستند. شهرهایی که وجود دارند، در واقع مراکز اداری اند. مراکز مبادله نیستند، بلکه مراکز پیشه‌وری هستند. محصولات اضافه روستاها به شهرها می آیند و نیاز پیشه‌وران- که در واقع خدمتکاران دولت اند- ویا اعوان و انصار حکومتی اند، را برآورده می کنند. خلاصه اینکه بقول تراب ثالث : « شهرها در وجه تولید آسیایی در واقع یا مراکز نظامی- اداری دولت اند یا ایستگاه هایی در مسیر تجارت خارجی. شهر نشینان کم و بیش همگی مستخدمین دولت اند.». وادامه می دهد که: «آن چه ما در شهر های اروپایی پیشه ور و صنعتگر مستقل می نامیم، در این جا در واقع متشکل از

کسانی است که برای خدمت به دیوان سالاران و نظامیان در شهر جمع شده اند، یا با دعوت یا با زور به شهر آورده شده اند (ثالث - همان) خلاصه اینکه در طریقه آسیائی، شهر کانون مصرف (انگل صفت) است و روستا خراج دهنده است. و این رابطه از کانال حکومت که مالیات ها (خراج ها) را می ستاند، صورت می گیرد. و نیز می دانیم که تنها "محصول اضافی اجتماعی" اضافه بر مصرف که آنهم وقتی که به شکل مالیات ("خراج") در اختیار دولت قرار می گیرد، یا در واقع غصب می شود، بصورت کالا در می آید و از طریق دولت به شهر می رسد، پس می توان گفت که : « عملاً جز این رابطه غصبی، مبادله دیگری بین شهر و ده وجود ندارد». (ثالث - همان)

بر خلاف غرب که صنعت پیشه‌وری از روستا کنده شد و به شهرها رفت، در جوامع آسیائی در روستاهای خود کفا، هم کشاورزی، هم صنعت و هم تجارت در یک جا انجام می گرفت. مالکیت جمعی بر زمین، جوامع خود کفا (تأمین همه نیاز بوسیله خود)، تقسیم بدوی کار و انضمام بی واسطه کشاورزی و حرفه ها، تکامل بطئی و کند نیروهای مولده، پراکندگی روستاها، عدم وجود راه ها و ارتباطات مناسب، تولید جدا و مستقل از تقسیم کاری که در اثر مبادله بوجود آمده باشد، همه اینها باعث می شده که میان روستا به عنوان منبع تولید و شهر به عنوان مصرف کننده تولیدات کشاورزی، مبادله محدود باشد و صنایع دستی در درون شهرها رشد نکند. بنابراین مبادله بین شهر و روستا به گستردگی اروپا نبوده و این ساختار مانع گسترش مبادلات کالایی شده است. و خلاصه این که : « روستاهای خود کفا سد مهمی در برابر رشد مناسبات کالایی بودند ». (ثالث - همان)

این عدم جدائی صنایع شهری و روستایی موجب می شود که بجای توسعه تقسیم کار اجتماعی، عدم رشد تقسیم کار اجتماعی پدید آید و دیر پا و طولانی شود و این به نوبه خود نیز امر مبادله را محدود و دشوار می سازد، زیرا که : « لازمه پیدایش تقسیم کار در جامعه، جدایی شهر و روستا است که مبادله فرآورده ها را ضروری می سازد ». (سیف - همان) و همان طور که می دانیم که مبادله در درون جماعت ها صورت نمی گیرد و یا بسیار ناچیز است زیرا که « لازمه پیدایش مبادله در درون جماعت، علاوه بر رشد نیروهای مولده، این است که افراد بر تولید

مازاد خود حق و حقوق بلاشرط داشته باشند و بتوانند مازاد خویش را با مازاد دیگران، که آن‌ها نیز باید در همین شرایط باشند، مبادله کنند.» (سیف- موانع تاریخی رشد...) و اگر محصول اضافه ای باشد، مبادله در بین جماعت های همجوار صورت می پذیرد.

در وجه تولید آسیایی تبدیل محصول به کالا به کندی و بطئی رخ می دهد، چونکه در این جوامع عدم رشد تقسیم کار اجتماعی مانع بزرگی است. این امر آشکاری است که: «مبادله و تقسیم کار سبب رشد یکدیگر می شوند.» ولی باید توجه داشت که: « مبادله بدون تقسیم کار وجود ندارد ولی تقسیم کار به تنهایی برای ایجاد مبادله خصوصی کافی نیست. برای رواج مبادلات خصوصی، تولید خصوصی و مالکیت خصوصی لازم است.» (نقل قول ها از خنجی - همان) در نزد افرادی که براساس تملک عمومی و اداره مشترک وسایل تولید، با یکدیگر تشکیل اجتماع داده اند، مبادله آزاد صورت نمی گیرد، به گفته مارکس، «تولید در چنین جماعتی مستقل از تقسیم کار ناشی از مبادله کالاها در کل جامعه است و به همین دلیل، فقط مازاد محصول است که به صورت کالا در می آید، آنهم "موقعی که مازاد به دست دولت رسیده باشد" که از زمان های بسیار دور، بخشی از تولیدات را به صورت جنس به عنوان مالیات زمین دریافت می کرده است.» (سیف- همان) و یا به نظر خنجی: « مبادله در ابتداء بین چند جماعت پدیدار می شود و این براساس ارزش استعمال (مصرفی) است و نه مبادله، اضافه محصول ها با هم مبادله می شوند (مبادله مستقیم جنس با جنس یا تروک). بدون وجود مالکیت خصوصی، تقسیم کار به تنهایی نمی تواند موجب رواج مبادله گردد. اگرچه مبادله خصوصی مستلزم وجود تقسیم کار است ولی عکس آن درست نیست، مثلاً در بین اقوام پروئی، علیرغم تقسیم کار فوق العاده، مبادله خصوصی یا مبادله به صورت کالا وجود ندارد.» (خنجی-همان) و بقول مارکس « واحدهای اجتماعی پرت افتاده ازهم که باعث کندی مبادله می شوند، به پرت افتادگی بیشتر این جوامع منجر می شود.» و ممکن است که هزارسال بگذرد و روستا بهمان شیوه قدیمی زندگی کند و مبادله در درون جماعت ناچیز و انباشت ثروت هم نا چیز بماند.

بعلاوه، خودکفائی روستاهای پراکنده که باعث عدم رشد مناسبات کالایی می شود، موجب می گردد تا لایه سرمایه تجاری نیز شکل نگیرد، (در حالیکه در اروپای قرن سیزده به بعد دیده شده است)، زیرا نه تنها مبادله و تقسیم کارکه سبب رشد یکدیگر می شوند، محدود و ناچیز اند بلکه می دانیم که : « سرمایه ربائی عمدتاً مربوط به دوره ای است که با تولیدات کوچک و تولید کنندگان خرده پا خصلت بندی می شود». **(سیف- همان)**

وقتی « بخش عمده تولید برای مصرف جماعت است و در نتیجه، به بازار و مبادله در بازار نمی رسد ». **(سیف-موانع تاریخی رشد...)**، و در شرایط عدم رشد و ناچیز بودن تجارت و مبادله کالائی، نه تنها سرمایه ربائی رشد نمی کند، بلکه به علت عدم امنیت اجتماعی و سیاسی، دفرینه سازی و خزائن پنهان رواج می گیرد و از چرخه اقتصادی بر کنار می ماند، در نتیجه بورژوازی تجاری و سرمایه تجاری نیز رشد نمی کند و عملکرد درست خود را پیدا نمی کند، زیرا که از یک طرف نیاز به تجار دارد : « طبقه تجار یا بورژوازی تجاری آن گروه افرادی هستند که صاحب پول، سرمایه تجارتی اند و با هدف مشخص کسب سود بیشتر وارد مبادله می شوند». **(سیف- همان)** و از طرف دیگر وابسته به سرمایه تجاری است: « سرمایه تجاری در این میان نقش واسطه را ایفا می نماید و تداوم مبادله کالاها را بوسیله خرید و فروش تأمین می کند ». **(خنجی-همان)**.

همچنین باید در نظر داشت، که ربا خواری از طریق قرض دادن پول، در چرخه اقتصادی و تولیدی قرار نمی گیرد، « در طریقه آسیائی، ربا می تواند مدت های مدید وجود داشته باشد بدون آنکه چیز دیگری جز انحطاط اقتصادی و فساد سیاسی پدید آورد». **(خنجی-همان)**. بعلاوه نکته دیگر آن است که نه تنها شهرها در اینجا مثل اروپا سرمایه تجاری را رشد نمی دهند، بلکه « تجار نیز در این جا نه نطفه های اولیه طبقه سرمایه دار بعدی بلکه صرفاً خریداران اجناس برای دستگاه دولتی هستند ». **(ثالث-همان)**

جمع بندی کنیم:

برای آن که جمع بندی ملموس و جامع باشد، تصویرو شمایی که مارکس از جماعات "کشاورزی آسیایی درهندوستان" توصیف می کند، با ترجمهٔ محمد علی خنجی و بر گرفته از مقالهٔ ارزشمندش (ارزش نظریهٔ "وجه تولید آسیایی" و تاریخچهٔ آن) نقل می شود:

« این جماعات کوچک و بسیار کهن هندی که می توان ردّ آنها را تا قدیم ترین اعصار بدست آورد و هنوز هم بعضاً وجود دارند، بر اساس تملک عمومی زمین، براساس انضمام بی واسطهٔ کشاورزی و حرفه ها و براساس یک نوع تغیر ناپذیر از تقسیم کار، بنا شده اند. این نوع تقسیم کار، هر بار که جماعت جدیدی تشکیل می یابد، الگو و سرمشق قرار می گیرد. جماعات مذکور که روی زمینی به وسعت یک صد تا یک هزار آکر مستقر هستند، سازمان های تولیدی کاملی را تشکیل می دهند که از عهدهٔ جمیع حوائج خود بر می آیند. قسمت اعظم محصول به مصرف بی واسطهٔ جماعت اختصاص می یابد و به هیچ وجه شکل کالا به خود نمی گیرد و به این ترتیب، تولید جدا و مستقل از تقسیم کاری است که در جامعهٔ هندی، در اثر مبادله بوجود آمده است. تنها آن قسمت از محصول که اضافه بر مصرف است، به صورت کالا در می آید و ابتدا در اختیار دولت قرار می گیرد که از قدیم ترین ازمه، قسمتی از آن را به عنوان رانت زمین به صورت جنس در یافت می دارد. این جماعات در بخش های مختلف هند، شکل های متفاوت به خود می گیرند. در ساده ترین صورت، جماعت، زمین را به طور اشتراکی مورد استفاده و کشت و زرع قرار می دهد و محصول را بین اعضا (ی) خود تقسیم می نماید. در حالی که هر خانواده در مسکن خود به کارهای خانگی از قبیل ریسندگی و بافندگی و غیره اشتغال دارد..... قانونی که تقسیم کار را در درون جماعت تنظیم می کند با آمریتی نظیر آمریت یک قانون طبیعی عمل می نماید، در حالی که هر پیشه ور درخانهٔ خویش یا در کارگاه خود، برحسب روش مرسوم ولی با استقلال و بدون برخورد با هیچ نوع آمریتی، تمام اعمالی را که در قلمرو صلاحیت اوست، انجام می دهد. سادگی سازمان تولیدی این جماعت که از عهدهٔ تمام حوائج خود برمی آیند، دائماً به همین صورت تجدید می شود و ادامه می یابد و اگر یک بار برحسب اتفاق یکی از آن ها از میان برود، مجدداً در همان محل و با همان نام، یک جماعت جدید تشکیل می یابد و این

امر کلید رمز تغییر نا پذیری جامعه آسیایی را بدست می دهد، تغییر نا پذیری (ای) که به وجهی شگفتی آور، با انحلال و تشکیل پی درپی دولت های آسیایی و تغییرات شدید و مکرر سلسله های سلطنتی متناقض است. شالوده عناصر اصلی اقتصاد جامعه از تأثیر جمیع تشنجات قلمرو سیاسی دور و برکنار می ماند ». و خنجی می افزاید که: « نمونه ای که مارکس در کاپیتال از یک جماعت هندی بدست می دهد، در خطوط کلی، انواع این جماعات در ایران، افغانستان و ماورالنهر و نیز به طور کلی در ایران زمین و تقریباً سراسر آسیا و شرق و در میان اسلاوها و ساکنان قدیم رمانی و آمریکای قبل از کلمب و غیره و اسلاف کمون های کشاورزی اروپا را می تواند شامل گردد». (همان منبع مذکور)

منشاء مالکیت جمعی (مالکیت اشتراکی و یا قبیله ای)، موقعیت تولیدکنندگان مستقیم (وابستگی به جماعت و زمین)، ادغام کشاورزی و صنایع دستی ، تقسیم کار ثابت وبدوی، سازمان ساده تولید و تعاون ساده، اخذ مالیات جنسی، پراکندگی روستاها (بدلیل مسئله آب و فقر طبیعت)، عدم وجود راههای ارتباطی مناسب، تقسیم کار اجتماعی محدود، عدم رشد مناسبات کالائی و تجارت محدود، رابطه نامتوازن شهر و روستا و نقش آنها در تداوم این وضعیت در زمان طولانی، عدم جدایی صنعت شهری از روستایی، تأثیر ناچیز سرمایه ربائی بر ساختار اقتصادی جامعه و دفرینه سازی ها، و غیره مواردی اند که در " کلیت خود" و در ارتباط با هم، ویژگیها ومختصات ساختار اقتصادی وجه تولید آسیایی را می سازند که، در جوامع خود کفای روستایی تبلور دارند که رکود، تغییر ناپذیری (تحوّل بسیار بطئی و کند) از خصایص آن هستند.

ادامه دارد...

یوسف زرکار - اکتبر 2023 - مهر 1402